

امی هارمون

از خاک و خاکستر

مترجم: نیوشا راستی



## فهرست

۵	مقدمه مترجم
۷	سرآغاز
۱۵	فصل اول: فلورانس
۳۵	فصل دوم: ایتالیا
۶۰	فصل سوم: وین
۷۷	فصل چهارم: گروستو
۹۴	فصل پنجم: رم
۱۱۳	فصل ششم: شیوا
۱۳۲	فصل هفتم: خانه ییلاقی
۱۵۰	فصل هشتم: رم
۱۶۲	فصل نهم: کلیسای سانتا سسیلیا
۱۸۰	فصل دهم: محله کلیمیان
۲۰۴	فصل یازدهم: تراستوره

۲۲۶	فصل دوازدهم: ویا تاسو
۲۴۸	فصل سیزدهم: کلیسای قلب مقدس
۲۶۳	فصل چهاردهم: فلورانس
۲۸۱	فصل پانزدهم: کریسمس
۲۹۴	فصل شانزدهم: فوریه
۳۱۱	فصل هفدهم: مارس
۳۲۷	فصل هجدهم: سرداب
۳۴۳	فصل نوزدهم: ویلا مدیسی
۳۵۷	فصل بیستم: ویا راسلا
۳۷۳	فصل بیست و یکم: غارهای آردیاتینه
۳۹۱	فصل بیست و دوم: ناکجا
۴۰۸	فصل بیست و سوم: تقاطع
۴۲۳	فصل بیست و چهارم: امریکایی‌ها
۴۳۴	فصل بیست و پنجم: بلژیک
۴۵۰	فصل بیست و ششم: بستونی

### مقدمه مترجم

کتاب «از خاک و خاکستر» کتابی است که در آن می‌توان به معنای واقعی کلمه درهم آمیختن و از نو متولد شدن را یافت. نام کتاب از حرفه‌ی خانوادگی شخصیت اصلی داستان که شیشه‌گری است گرفته شده و اشاره‌ای است به مواد سازنده‌ی شیشه. و استعاره‌ای است از زیبایی‌ای که از هیچ خلق می‌شود؛ تولدی دوباره از خاک و خاکستر.

این کتاب حول حوادث جنگ دوم جهانی و اشغال ایتالیا به دست آلمان‌ها می‌گذرد و موضوع اصلی کتاب مصائبی است که در اثر سیاست‌های پاکسازی نژادی هیتلر بر سر یهودیان آمده و موجب دستگیری و مرگ بسیاری از آن‌ها شده است، که در این میان «ایوا رسل» و «آنجلو بیانکو»، شخصیت‌های اصلی داستان، حماسه‌ای از عشق و تلاش برای بقا می‌سازند. وقتی کتاب را خواندم، قصدی برای ترجمه‌ی آن نداشتم، به ویژه آن که حساسیت‌های زیادی در خصوص واقعه‌ی هولوکاست و نقش آن در وقایع تاریخی وجود دارد. ولی دیدن خبری از میانمار در تلویزیون نظرم را تغییر داد و مرا به فکر فرو برد: مگر همین وقایع هم اکنون در حال وقوع نیست؟ مگر

هم اکنون صدها هزار مسلمان در میانمار به دلیل دین و نژادشان آواره و به کام مرگ فرستاده نمی‌شوند؟ مگر هزاران ایزدی به خاطر اعتقاداتشان توسط شبه نظامیان داعش سلاخی و بی‌خانمان نشده‌اند؟ چرا یهودیان اسرائیل که چنین از تبعیض نژادی رنج کشیده‌اند، خود به یکی از بزرگترین تبعیض‌گران نژادی در جهان تبدیل شده‌اند؟ چه تفاوتی بین یهودیان، مسلمانان و پیروان سایر مذاهب وجود دارد؟ چرا باید انسان‌ها به خاطر نژاد و اعتقاداتشان محکوم به مرگ شوند؟

در واقع این کتاب بیانگر تلاش‌های انسان‌های آزاده برای نجات جان بشریت است، و به ما می‌گوید ارزش‌های بسیاری فراتر از نژاد، رنگ پوست، ملیت، زبان و مذهب وجود دارد که انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد. پیامی که اگر توسط همه آدمیان درک شود جهانی به مراتب زیباتر خواهیم داشت. بنا بر این، کار ترجمه این کتاب را آغاز کردم و امیدوارم مورد پسند خوانندگان عزیز قرار گیرد. در پایان از تمام عزیزانی که مرا در این راه حمایت و راهنمایی کردند تشکر و مقدمه را با این عبارات از متن کتاب به پایان می‌رسانم:

«اگر خدا، تنها خدای بعضی از فرزندان باشد که خدا نیست... هست؟ چه همه فرزندان او را به یک نام بخوانند و چه نخوانند. من پدرم را «بابا» صدا می‌زنم. آنجلو از پدرش با لفظ «پاپا» نام می‌برد. اینکه چطور صدایش می‌کنیم چه اهمیتی دارد؟ اگر دعایمان خالصانه باشد، اگر عشق مان به او ما را به عشق ورزیدن، خدمت کردن، بخشیدن و انسان بهتری بودن رهنمون شود، چگونه دعا کردن مان چه اهمیتی دارد؟

اما به گمانم داشته باشد. متأسفانه، دارد؛ زیرا که دعاهای من می‌توانست مرا به کشتن دهد. ایوا رسلی»

## سرآغاز

۲۴ مارس ۱۹۴۴

آنجلو<sup>۱</sup> حتماً مدتی روی علف‌های مرطوب کنار جاده خوابیده بود، ولی هوای عصر، سرد و قبایش نازک بود. لرزان از خواب پرید. حتی همان چند لرزش کوتاه هم ناله‌اش را بلند کرد، ولی حداقل درد شدید سمت راست بدنش، هوش و حواسش را برگردانده بود. هوا تاریک شده بود و دهانش آن قدر خشک بود که شب‌نم را از روی علف‌های نزدیک صورتش لیسید. باید راه می‌افتاد تا گرم شود، تا آب پیدا کند، تا ایوا<sup>۲</sup> را بیابد.

به زور روی پاهایش ایستاد و قدمی برداشت، بعد قدمی دیگر، به خودش می‌گفت راه رفتن به اندازه‌ی درازکشیدن دردناک نیست. با هر نفس، گویی آتش می‌گرفت. تقریباً مطمئن بود چندتایی از دنده‌هایش شکسته است. تاریکی و پای دردناکش، برداشتن هر قدم را پرمخاطره کرده بود، ولی وضعیتی که کمتر موجب درد می‌شد را پیدا کرد و به نوعی ضرب‌آهنگ

1. Angelo

2. Eva